

2512 SOURDEL-THOMINE, J. Stèles
arabes de Bust (Afghanistan). *Arabica* 3
(1956), pp. 285-306

Büst - (esg)

MAHOE YAVINLI ANDIKTAN
MAYNA GELIN LOKUMHAN

8 AGUSTOS 1997

11 OCAK 1998

245 HARDY-GUILBERT, C. & DJINDJIAN, F. Organ-
isation des décors de stuc sur l'arc
de la mosquée de Bust (en Afghanistan).
Dossiers de l'Archéologie, 42 (1980)
pp. 88-93.

Büst

MAHOE YAVINLI ANDIKTAN
MAYNA GELIN LOKUMHAN

The information of Ibn Ḥawqal on the fiscal yield of Sistan and the lands to its east is discussed below in Ch. VI, section 3, pp. 314–16, as part of the wider question of Samanid suzerainty, or its absence, over these territories in the later fourth/tenth century. The section near the beginning of the *Tārīkh-i Sīstān* on the repartition (*qīsmat*) of the *kharāj* of Sistan¹⁵³ is of special value for what it says about the economic and social priorities of the rulers of Sistan, whoever these rulers were and at whatever times they lived, for we cannot pin down this information to any particular period. A figure is given of 3,512,000 dirhams per annum as coming from the land-tax of the province, in addition to another 85,000 dirhams from other sources, sc. the capitation tax or *jizya* on the *dhimmi*s (*māl-i jawālī*), the revenue from state domains (*ṣawāfī*) and (?) the payments made for the land or premises of Zoroastrian fire temples (*māl-i ādharūyī*),¹⁵⁴ yielding a grand total of 3,597,000 dirhams. These figures may well refer to the position in the anonymous author's own lifetime, i.e. the middle years of the fifth/eleventh century, when Sistan was being governed by the post-Saffarid, Naṣrid amīr Tāj al-Dīn (I) Abu 'l-Faḍl Naṣr under a fairly light Saljuq overlordship (see below, Ch. VIII, section 1, pp. 377ff.).

What is important for our present purpose is that, once two million dirhams had been paid aside for the *tīmūq* (apparently meaning, for military and defence purposes, i.e. the maintenance of the army¹⁵⁵), the remaining million-and-a-half dirhams were used for various social, economic, charitable and philanthropic purposes so that, in the words of the local historian, "people should not be reduced to a state of worry, and should be able to get on with their *qassāmāt* (? amounts due under a crop-sharing agreement¹⁵⁶), their periods of compulsory labour service (*ḥasharhā*) and their own trades and professions". Hence this money was applied to the salaries of mosque officials and municipal officers; the manumission of slaves; medical services; and the salaries of the police guard (*shurṭa*) and the chief tax-collector (*'āmil*, *bundār*), with

153 *Tārīkh-i Sīstān*, 30–3, tr. 21–2.

154 On the first and third of these sources of revenue, see below, Ch. VI, section 2, pp. 294–5.

155 See on this mysterious word, Bosworth, *Sīstān under the Arabs*, 30.

156 See *ibid.*, 30 n. 2.

Clifford Edmund Bosworth

The History of the Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimruz, Costa Mesa - 1994, s. 57–66

(247/1861) 11 910/195(2-3)

their staffs, and the salary of the *ṣāhib al-mazālim*, the person charged with the investigation and redress of grievances and complaints. The allocation of money for purposes like these was standard throughout the Islamic world. What was specific to Sistan was expenditure on the fight against the effects of the harsh local environment. Under this heading are listed payments for the restoration of arable land damaged by flooding (4,000 dirhams); the construction of barriers against encroachment of the sands (*rīg-bastanhā*, see above; 30,000 dirhams); the construction of *paranhā*, ramparts of earth strengthened by brushwood in order to contain the river channels and to protect the cultivated fields (50,000 dirhams); and the upkeep of bridges, of river and canal banks and channels, and payments for boats ferrying people across the Helmand (30,000 dirhams). In general, houses and settlements inundated and damaged by flooding and torrents were restored with money from this source.¹⁵⁷ All these items of expenditure were continuing and recurrent for the well-being of the province, and the apparent decline of Sistan in later mediaeval to modern times may well have stemmed, at least in part, from the disappearance of a firm central authority in the capital and a consequent shrinkage of tax revenues available for environmental protection measures like these.

3. Bust and its Surrounding Region

The eastern part of the Saffarid heartlands in the later third/ninth century comprised what were in early Islamic times the districts of Zamīndāwar (from the vicinity of Bust northwards towards the mountains of Ghūr in central Afghanistan and eastwards through Tigīnābād¹⁵⁸ or Bakrābād and Panjwāy to the mountains which now

157 For a more detailed discussion of all these, see *ibid.*, 29–32.

158 Tigīnābād (appearing under this name in Iṣṭakhrī, 250) was, judging by its position in the Bust-Ghazna itineraries of Ibn Ḥawqal, 422, tr. 410, and Maqdisī, 297, 305, 349, one stage from Panjwāy in al-Rukhkhaj; Maqdisī's information that this town, important enough to have Friday mosque in his time, was on a perennial stream or river (*nahr*), very probably situates it on the Arghandāb or one of its affluents the Tarnak or Lora. For a discussion of the possible relative positions of

DN: 28739

۱۳۵۴ ش؛ عقیلی، عبدالله، «واقعۀ بست نشستن سرباز در حضرت عبدالعظیم»، ناموارة دکر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۱۰؛ فقیهی، علی اصغر، تاریخ جامع قم، قم، حکمت؛ فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ کمپفر، انگلیرت، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۰ ش؛ مجموعه متون و اسناد تاریخی (قاجاریه)، به کوشش محمود غروی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین الدین نظزی، به کوشش زان آبن، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ میرزیا، علی، وقایع خاور ایران، مشهد، ۱۳۶۷ ش؛ ناظم الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ نجفی، ناصر، دارالخلافه تهران، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ هندوشاه بن سنجر، تجارب السلف، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۷۵ ش؛ هیتنس، والتر، شاه اسمعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ یاقوت، بلدان، نیز:

Benjamin, S. G. W., *Persia and the Persians*, London, 1887; Browne, E. G., *The Persian Revolution of 1905-1909*, London, 1969; Brugsch, H., *Reise der K-preussischen Gesandtschaft nach Persien, 1860-1861*, Leipzig, 1863; Curzon, G. N., *Persia and the Persian Question*, London, 1892; EI²; Horn, P., *Grundriss der neuersischen Etymologie*, Strassburg, 1893; Hübschmann, H., *Persische Studien*, Strassburg, 1895; Iranica; Kent, R. G., *Old Persian*, New Haven, 1953; MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971; Massé, H., *Croyances et coutumes persanes*, Paris, 1938; Sharp, R. N., *The Inscriptions in Old Persian Cuneiform of the Achaemenian Emperors*, Shiraz, 1977; Sheil, M.L., *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London, 1856; Tavernier, J. B., *Voyages*, Paris, 1677; Wishard, J., *Twenty Years in Persia*, New York, 1908; Yate, C. E., *Khurasan and Sistan*, London, 1977.

پیمان متین

بُست، شهری کهن نزدیک ملتقای رودهای هیرمند و ارغنداب که امروزه ویرانه‌های آن مجاور شهر لشگرگاه، مرکز ولایت هلمند در جنوب غربی افغانستان باقی است و به واسطه وجود ویرانه‌های قلعه‌ای نظامی در آن، به نام قلعه بست معروف است.

کاوشهای باستان‌شناسی در این محل، پیشینه تاریخی شهر بست را به ۵۰۰۰ ق م می‌رساند. نتایج این کاوشها مؤید آن است که این شهر به طور متوالی از روزگار هخامنشیان تا ساسانیان شهری آباد، و از زیستگاههای عمده سیستان بوده است (ایرانیکا، IV/384).

مؤلف گمنام کتاب شهرستانهای ایران، بنیان شهر بست را به بستور پسر زریب نسبت می‌دهد (نک: مشکور، ۲۲۵). در منابع یونانی- رومی از بست با نامهای بستیا دسلوتیا^۱، بستیگیا دسلنگا^۲، بیسپولیس^۳ و بیت^۴ یاد شده است (ایرانیکا، همانجا).

موقعیت بست از آن نظر که میان ۳ شهر عمده هرات، زرنج (زرنج) و غزنه واقع بوده است و نیز قرار داشتن این شهر در نزدیکی محل تلاقی دو رودخانه بزرگ و پر آب هیرمند و ارغنداب که راههای کاروان‌رو غرب به شرق از کنار آن می‌گذشت، این شهر را به دروازه هندوستان و کانون بازرگانی با هند بدل کرده بود (سیستانی، ۳۷۴/۲-۳۷۵).

اردشیر بابکان (سلا ۲۲۶-۲۴۱ م) سیستان و از جمله بست را به

مکتوب رضاخان (بهلولی) به دنبال شکسته شدن بست، پایان یافت (نک: عقیلی، ۵۸۳۴-۵۸۳۸). مورد دیگر، تحصن جمعی از مردم در ۱۳۱۴ ش به رهبری شیخ تقی بهلول در اعتراض به تحمیل نوعی کلاه فرنگی به مردان در مسجد گوهرشاد مشهد بود (دولت‌آبادی، ۴۳۱/۴؛ صدیق، ۳۰۶/۲-۳۰۸). در افغانستان نیز تا پیش از برچیده شدن نظام پادشاهی، بست‌نشینی رواج داشت. بست مزارشرف و مقبره سلطان محمود و مقبره سنایی در غزنه از جمله بستهای مذهبی بودند (ایرانیکا، III/857-858). در نزدیکی هرات نیز بست خواجه عبدالله انصاری از بستهای سنتی مردم هرات بود (همانجا، III/858).

سرانجام بست: درباره بست و بست‌نشینی در کتاب کوکب مظفری (ج ۱۳۱۳ ق) نکته مهمی آمده است: «اگرچه رسم بست برخلاف عدل است، اما تا بست‌خانه قانون در ملکی نیست، به جهت اخماد نار غضب حکام جائز، وجود بست‌خانه سببی بزرگ است» (نک: تکمیل همایون، ۴۶۵). سرانجام، پس از وضع قوانین مدنی و جزایی و ایجاد عدالت‌خانه‌ها، بساط بست و بست‌نشینی برچیده شد و جای آن را دادخواهی در دادگاهها و برخی مظاهر مشابه، مانند پناهندگی، تحت‌الحمايگی و به‌ویژه تحصن (فی‌المثل تحصن در جلو در سفارت‌خانه‌ها، خبرگزاریها، دفاتر سازمان ملل و یا برخی مراکز قانون‌گذار چون مجلس) گرفت. این نوع پناهجویی و دادخواهیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کم و بیش خاطره بست و بست‌نشینی را در اذهان متبادر می‌سازد.

مآخذ: آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ ابن هشام، عبدالملک، *السیرة النبویة*، به کوشش ابراهیم ایبازی و دیگران، قاهره، ۱۳۵۵ ق/۱۹۳۶ م؛ ابوشکور بلخی، «اشعار»، ابوشکور بلخی و اشعار او، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۳ ش؛ اسکندری، عباس، کتاب آرزو، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ الگار، حامد، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ باقری، علی، *جامعه و حکومت در ایران*، دوران قاجار، تهران، ۱۳۷۱ ش؛ بهار عجم، *تیکچند بهار*، لکهنو، ۱۳۳۴ ق؛ بیانی، خاناباب، *پنجده سال تاریخ ایران در دوره ناصری*، تهران، ۱۳۷۵ ش؛ پرورشانی، ایرج، «بست و بست‌نشینی»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ۱۳۷۶ ش، ج ۳؛ پروکویوس، *جنگهای ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۳۸ ش؛ پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ پیرزاده، محمدعلی، *سفرنامه*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، ۱۳۶۰ ش؛ تکمیل همایون، ناصر، «کوکب ناصری»، پژوهش نامه تاریخ مطبوعات ایران، تهران، ۱۳۷۶ ش، س ۱، ش ۱؛ خالصی، عباس، *تاریخچه بست و بست‌نشینی*، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، *سفرنامه*، ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه، مشهد، ۱۳۷۵ ش؛ دلاواله، پیترو، *سفرنامه*، ترجمه شعاع‌الدین شفاء، تهران، ۱۳۴۸ ش؛ دولت‌آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ رایت، دنیس، *نقش انگلیس در ایران*، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ راتین، اسماعیل، *حقوق بگیران انگلیس در ایران*، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ سرنا، کارلا، *آدمها و آیینها در ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ سیاح، محمدعلی، *خاطرات*، به کوشش حمید سیاح و سیف‌الله گلکار، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ شاردن، زان، *سفرنامه*، بخش اصفهان، ترجمه حسین عربی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ شمس فخری اصفهانی، *واژه‌نامه فارسی*، به کوشش صادق کیا، تهران، ۱۳۳۷ ش؛ صدیق، عیسی، *یادگار عمر*، تهران،

— Būst (Coğ)

ing his direction, though he abstained from emulating Zākānī's use of obscene language and imagery. The sharp sarcasm and bitter social criticism of the older master are also lacking in his work. Boshāq's originality lies in his unprecedented use of culinary vocabulary, by which he seems to have intended to express his boredom with the narrow range of themes and the repetitiousness of poetry in his time. The main value of his work is philological: it is indispensable to any study of medieval Iranian food culture.

Boshāq's example was followed by his younger contemporary Aḥmad Aṭema (d. 850/1446) and by Neẓām-al-Dīn Maḥmūd Qārī Yazdī, another 9th/15th-century poet, who made use of clothing vocabulary. The most recent follower of Boshāq was the 14th/20th-century poet Taqī Dāneš, who used the pen name Ḥakīm Sūrī.

Bibliography: Among the editions of Boshāq's *divān* the best is that of Mirzā Ḥabīb Eṣfahānī. Istanbul, 1303/1886 (repr. Shiraz, n.d.). On the poet and his work: Browne, *Lit. Hist. Persia* III, pp. 344-51. Rypka, *Hist. Iran. Lit.*, p. 273. Dawlatšāh, ed. Browne, pp. 99, 366-71. P. Horn and H. Massé, in *EF* I, p. 1342 (where Aḥmad is a mistake). 'Abd-al-Razzāq Kermānī, "Manāqeb-e Šāh Ne'mat-Allāh Walī," in *Majmū'a dar tarjama-ye aḥwāl-e Šāh Ne'mat-Allāh Walī Kermānī*, ed. J. Aubin, Tehran, 1335 Š./1956, p. 88. A. Mirzoyev, *Abū Eshāq o fa'ālīyāt-e adabī-e ū*, Dushanbe, 1971 (so far the only full-length study). Šafā, *Adabīyāt* IV, pp. 195-98, 244-52.

(HESHMAT MOAYYAD)

BOŠRŪ'Ī (Bošrūya'ī), MOLLĀ MOHAMMAD-HOSAYN (1229-65/1814-49). Shaikhī 'ālem who became the first convert to Babism, provincial Babi leader in Khorasan, and organizer of Babi resistance in Māzandarān. Born in Bošrūya, Khorasan, the son of a local merchant, he studied from an early age in Mašhad, where he appears to have become a Shaikhī. He later studied in Tehran and Isfahan before traveling to Karbalā' to study under Sayyed Kāzem Raštī (q.v.), then head of the Shaikhī school. He remained in Karbalā' nine or eleven years, during which period he wrote at least two works (which have not survived) and acquired a private following, leading to a conviction among some that he would be Raštī's successor. Although absent from Karbalā' on the latter's death, Bošrū'ī returned there soon afterwards on 1 Moḥarram 1260/22 January 1844 and was immediately involved in discussions with other leading Shaikhīs concerning the succession issue, which had been left open. No agreement seems to have been reached, but in April Bošrū'ī set off for Kermān to interview Ḥājī Moḥammad-Karīm Khan Kermānī (q.v.), a prospective candidate for the headship of the school. En route, in Shiraz, he renewed an earlier acquaintance with Sayyed 'Alī-Moḥammad Širāzī, the Bāb (q.v.), who on 5 Jomādā 122 May announced to Bošrū'ī his claim to be Raštī's successor and *bāb al-*

emām. Bošrū'ī accepted these claims, probably after several weeks, in virtue of which he was later named *bāb al-bāb* (gate of the gate), *awwal man āmana* (first to believe) and "return of Moḥammad." Following the Bāb's assumption of the title of Qā'em (i.e. the Twelfth Imam) in 1848, the title of *bāb* was transferred to Bošrū'ī. When, in July, 1844, the first followers of the Bāb left Shiraz in several directions to spread word of the imam's imminent appearance, Bošrū'ī headed for Tehran, where he delivered letters from the Bāb for Moḥammad Shah and Ḥājī Mirzā Āqāsī. From Tehran he made his way to Mašhad, where he established an important center for Babi propaganda and himself carried out the task of replying to questions on behalf of the Bāb. His activities in Mašhad eventually led to trouble with the local authorities, and in July, 1848, he was ordered to leave the city. Accompanied by a large band of followers he headed into Māzandarān, possibly en route for Azerbaijan to effect a rescue of the Bāb from prison there. In September, Bošrū'ī's group, now enlarged, reached the shrine of Shaikh Abū 'Alī al-Faẓl Ṭabreṣī (Ṭabarsī), where they constructed a fortress of sorts to defend themselves against provincial and state troops who were sent to oppose their activities in the province. The struggle, which was led by Bošrū'ī until his death in the course of a sortie on 9 Rabī' 1 1265/2 February 1849, ended with the surrender of the Babi survivors in May, 1849.

Bibliography: See the works listed under BABISM. Brief biographies are found in M. A. Maieq Kōsraṣī, *Tārīḫ-e šohadā-ye amr ī*, Tehran, 130 *Badī*/1973-74, pp. 19-58, and passim to p. 322; Mirzā Asād-Allāh Fāzel Māzandarānī, *Keitāb-e zohūr al-ḥaqq* III, Cairo, n.d., pp. 112-42. For details of extant writings by Bošrū'ī see D. MacEoin, *Early Bābī Doctrine and History, A Survey of Source Materials*, Los Angeles, 1988, and A. Amanat, *Resurrection and Renewal, The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850*, Ithaca, New York, 1989, esp. pp. 155-66. See also E'tezād-al-Saḥāna, *Femo-ye Bāb*, ed. 'A.-H. Navā'ī, 3rd ed., Tehran, 1362 Š./1983, pp. 33-51, 244-45.

(DENIS M. MACEOIN)

BOST, archeological site, and town located near the confluence of the Helmand and Arġandāb rivers in southwest Afghanistan.

- i. *The archeological site.*
- ii. *Modern Bost (Laškargāh).*

i. THE ARCHEOLOGICAL SITE

The monuments at Bost include remains from periods of ancient Iranian, Greco-Roman, and ancient Indian domination, as well as the ruins of an imposing fortress, a soaring arch with baked-brick decoration in geometric patterns, and mud-brick walls of private houses from the Islamic period. Although classicists and orientalisks have collected and interpreted the notes of early geographers and historians and European travelers have been visiting the ruins of Islamic Bost,

T. Yazdci
21/199
Mollat

Posete
19.7.91

بقلم نیا غازی عالمشاهی

بست

- ۲ -

این شهر بواسطه عبدالرحمن بن سموره برای اسلام فتح شده به تعقیب آن بست مرکز فرما نقرمانی اعراب بر خلاف اهل ای بومی و سردارهای مستقل کشوری که آنها را با القاب زنبیل (Zunbil) (۱) یاد میکردند، دید (۲)

اما قبل از عبدالرحمن ابن سموره ربیع بن زیاد حارثی بسیستان آمد چنانچه عبداله ابن عامر که از طرف حضرت عثمان (رض) بغراسان مقرر شد (۳۰ هجری) ربیع بن زیاد حارثی را بسیستان مقرر کرد (۳)

ربیع باسیاهی از میرمنند گذشت و حربی سخت شد و از مسلمین زیادتر کشته گشت و تمام سیستان ایران بن رستم (۴) منهزم شده در شهر درآمدند و سر مصالحت پیش آورد و ربیع قبول نمود و چون ربیع به بست متوجه شد مردمان بست فرمان نبردند و صاحب و انبیل نکرند و مجا ربه شدیدی بعمل آمد و گروهی کشته شد و بست فتح گردید و جمعی به بردگی برده شد و مردمان بزرگ شدند از آن جمله است عبدالرحمن که دبیر حجاج بود و سلیمان عبد الملك او را بر خراج عراقین عامل کرد و چون حصین ابوالحرث و بسام و سالم بن ذکوان و یسر مولی مازن و اینها بزرگان کشتند و بپرکات اسلام و علم امراء شدند و آزاد گشتند .

ربیع نزد عبدالله ابن عامر باز گشت و مردمان سیستان از فرمان دست برداشتنند باز عبدالله ابن عامر بفرمان حضرت عثمان (رض) عبدالرحمن ابن سموره را بسیستان فرستاد (۳۳۰ هجری (۵))

مدت توقف ربیع در سیستان دو نیم سال بود (۶) و نتیجتاً دین مقدس اسلام از راه سیستان بطرف وادی ارغنداب و فزنی و کابل منتشر میشد بست با موقعیتی که داشت نظیر یک دسته شهرهای دیگر که در حواشی فریبی مملکت واقع بود زودتر با فوای عرب مصادف شد . در این وقت بست مر بوط بقامرو سلطنت

- (۱) مرحوم ملك الشمرای بها ر در تار یخ سیستان در اطراف این نام تحقیقاتی نموده و عقیده دارند که اصل این نام (زند بیل) بوده .
- (۲) انسابیکو بید یا
- (۳) فتوح البلدان صفحه (۴۰۰)
- (۴) صاحب فتوح البلدان در صفحه (۴۰۱) نام این شخص را (ابرویز) نوشته چنانچه میگوید (فتوح الیه ابرویز مرزبانها یستامنه ایصالحه)
- (۵) تاریخ سیستان صفحه ۸۳
- (۶) فتوح البلدان صفحه (۴۰۱)

شب آمد بنه آمد ما . تا بان
بگفتن ای جلالی وادریغا
هر چند نصیحت کردند تا جلالی اینوضع خود را ترک کند مگر او کمتر شنید و مدهوش بود
مثلیکه آرزو نداشت این کلمات را بشنود ، ناچار عهد کردند که نزد پدر سیاه موی
بطلبکاری بروند و عاشق شیدا را با این واداشتنند که بختانه بر کرده پدر سیاه موی نخواست
دختر زیبای خود را بمجدوبی عروسی کند .

این بود که جلالی سخت مجروح شد و همه روز به آتش درونی اش میافزود ، اولیایش دیگر
نمیخواستند جلالی کمیخت بیشتر ازین بسوزد ، دوستانش جدا جدا خواهش میکردند تا عاشق
ببند را ازین امر منصرف سازند ولی ایوکاری بود مجال ، خلیفه ای را که جلالی به آن
اعتقاد داشت آورده تا شاید شفاعت او را بپذیرد ، جلالی دیگر غیر از سیاه موی کسی را
نمیشناخت .

خلیفه درد عاشق بسی دوایه
بسکن ر جدی بحال زارهاش
به کوهستان گل رعنا سیاه موی
بنخواستن خوبان کردانی

سمرقند صیقل روی زمین است
سیاه موی دلارام نسکو خوی

هرات و میمنه تا ملک اند خوی
تمام این و لایبات را بگشتم

شبیخون زد بجای نم لشکر عشق
روان شد خامه بر نام سیاه موی

سیاه موی سمن بوی بر روی
ربوده صبر و آرام از جلالی

پدر سیاه موی باز هم کوچ میکنند و جلالی را بزنجیر میبندند ؛
بار دیگر ثابت شد که جلالی غریب ، تیر کاری از کمان ابروان سیاه موی خورده
و جز طیبیدن و نالیدن چاره ندارد ، بنابراین با اختیار خودش گذاشتند ، هر وقت و هر جا
هر که را میدید سیاه موی میگفت ، وقتی نماز جماعتی را میدید بجله میرفت و بهت
خامه سیاه موی نیت میکرد و حال جنون و عشق کاملاً نالای عقل غلبه یافته بود ، مردم
از پیش آمد پدر سیاه موی نکوهش می کردند ، همه طعنه میدادند ، ناگزیر اینوضع را
هم پدر سیاه موی ترک داد ، و باز بر بسلاق کرچید ، روح دلدادة جوان ازین قضیه
(باقی در شماره آینده)

123 SUBAT 1997
MADE YATINLANDIKAN
SONRA GELEN DOKUMAN

(۳)

بست

بقلم شاعلی عالمشاهی
اذا قیل ای الارض فی الناس زینته

اجبنا وقلنا ابهج الارض بستها
(عمران طوقی)

یکی از نقطه پرماجرا و پرشور تاریخی و مشهور کشور ما شهر (بست) است. این شهر يك حصه تاریخ باستانی مارا اشغال کرده و مورخین از جنبه سیاسی، اقتصادی و بالآخره زیبایی بست و حومه آن سخت مصروف گردیده اند.

درین وقت که دست صنعت و فن باردار یگر جانب بست و حومه آن متوجه گردیده لازم دیدم مختصری از نظر تاریخ در این مقوله بحث شود و روی این منظور تحقیقاتی نموده و اجمالی تهیه کردم که اینک بدسترس خوانندگان محترم آریانا میگذارم.

یا قوت دره معجم البلدان مینویسد: بست بضم باء شهر است بین سنجستان و غزنین و هرات. طوریکه از اخبار بدست آمده استفا ده میشود از اعمال کابل است. این شهر از بلاد حارة المزاج بوده و شهر بست بزرگ و حالا آنرا گرم سیر میگویند ولی فعلا آثار خرابی باؤ دیده میشود (۱)

و بواسطه ظهور فضای زیبای شهرت تام حاصل کرد (۲) بست دارای انهار و باغ های زیاد است (۳)

طوریکه در شاترو میها فقره ۳۶ نسخه اوستا بزبان پهلوی که از سمرقند پیدا شده و تاریخ آن به (۸۰۰) مسیحی میرسد تحریر است: (بست وار)

(۱) جلد دوم معجم البلدان تحت عنوان بست.
(۲) ناموس الاعلام جلد دوم صفحه ۱۳۰۹، معجم البلدان جلد دوم.
(۳) معجم البلدان جلد دوم، ناموس الاعلام جلد دوم صفحه ۱۳۰۹.

فرستادگی از طرف رب العزت نگردیده - و در عین حال بهر کس و ناکس حق میدهند که به چنین ادنائی قیام کنند - یعنی با این بهانه و حیاه میخواهند، خود را در نزد عوام مصلح جهان بشریت معرفی - و تالیقاتی را که با افکار و تاه و فسدان خود سنجیده اند، در معرض بروز و ظهور جلوه ر، و خود، یگانه باعث هرج و مرج و اختلال نظام بشریت گردیده - ساهی به ادعای دروغی نیز (مثال مسیلمه کذاب در حجاز و در متاخرین محمد عالی باب در ایران و غلام محمد قزلباشی در پنجاب هند) سراز گریبان حماقت و شقاوت می کشند.

اتسام معجزه

رو بهم رفته، بطور کلی، میتوان برای اعجاز، قرار تصدیق، اهل حق و تحقیق چند معنی، تصویر نمود.

اول - اصل معجزه است، که به تمام معنی عاجز کننده خصم باشد و بجز از نبی برحق، و رسول امین، و پیغمبر راستین صلوات الله دیگر هیچ احدی از خلائق، به اظهار آن و ثبوت و استقرار آن، صلاحیت و دسترس قدرت یافته نمیتواند.

یعنی، امری است، که برخلاف نوامیس طبیعی و جریانات عادی عمومی واقع گردد، و مجرای سیر طبیعت را تغییر دهد، و با هیچ يك از نوامیس عالم ماده و مدت کونیه، انطباق نداشته باشد و فقط و فقط تنها در نتیجه خواست خدای عز و جل، که خالق و آفریدگار طبیعت و مدبر علیم و قدیر کاینات است این امر خارق العاده صورت پذیرد، و وقوع یا بد و خداوند تعالی ازین راه رشته جریانات عادی را از هم بگساید، و اساس نظامات عمومی را در هم شکنند، جهت آنکه این نظم هر و تجلی خارق العاده را بدست یکی از فرستاده های خود ظاهر سازد و گواه و برهان صحت دعوی وی قرار دهد. باقی دارد. عبدا عزیز حیرت

MADE YATIRLANDIKTAN 129 SUBAT 1993 SONRA CELEBİ TOKMAN